



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت صد و نود و هشتم





آقای فریدون از مهردشت کرج



سلام 🙏

🌹 روز شیرین امروز، مبارک 🌹

فریدون هستم از مهرشهر کرج

هفتاد و چهارمین بیت، با کلمه اَلْسِت از ابیات مولانا
مولوی، دیوان شمس، رباعیات، رباعی شماره ۱۶۰۲

ای روز الست مُلک و دولت رانده
وی بنده ترا چو قُل هو الله خوانده

چون روشنی روز در آی از درِ من
بین! گردنِ من بسوی در کز مانده

در این رباعی، مولانا از زبان خدا یا زندگی، به صراحت با انسان سخن می گوید.

می‌فرماید: ای انسانی که از لحظهٔ آفرینش امتداد خدایت و سعادت بیکران و بی‌پایان خود را در تو جاری کرده‌ام؛ ای کسی که از من جدا نیستی! و آیت و نشانهٔ اصیلِ یکتایی و یگانگی هستی!

در بیت اول، اشارهٔ پروردگار، به الست است. بارها و بارها در ابیات مولانا به این اصل رسیدیم که الست، برابر با این لحظه است؛ پس این ملک و دولتی که زندگی به انسان بخشیده تنها مربوط به گذشته و نیاکان ما نیست؛ بلکه در تمام لحظات بودن انسان جاری است و زنده شدن به این کوثر و جاودانگی، برابر با یگانگی و یکی شدن با خودِ پروردگار است. این زنده شدن به یکتایی، در جان هر لحظه پنهان و آشکار است، بستگی دارد که ما از چشم هشیاری حضور بینیم، یا با عینک‌های همانیده. در ابتدای بیت دوم، بازگشت به سوی اصل را با «روشنایی» و «روز» بیان می‌کند. جایی که نور خورشید بتابد، روز است. روز و نور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. پس همان‌گونه که پیوند نور و روز یک امر بدیهی است، اتصال ما با خدا نیز ازلی و ابدی است.

پس چه چیز موجب جداییِ موقت و ظاهریِ ما از خدا می‌شود؟ که مولانا در تمثیل، خدا را در انتظار بازگشت انسان تصویر می‌کند. «بین! گردنِ من بسویِ در کز مانده». تنها عاملِ این جدایی، ترکِ توجهِ ما از این لحظهٔ بی‌نهایت است.

الگوهایِ همانیده توجهِ ما را از بودن در این لحظه، از بودن در الست، از بودن در آفرینش‌هایِ پیاپیِ زندگی، دور می‌کنند و این گونه می‌شود که کارِ بیداریِ انسان به تعویق می‌افتد و ما در تلهٔ زمانِ روانشناختی گیر می‌افتیم. البته این گونه نیست که خدا، به واقع از نظرِ زمانی، معطلِ انسانِ همانیده باشد تا بازگشت او شکل بگیرد. تمامِ وضعیت‌های موجود، طرحِ قضاست، و عقلِ جزئیِ ما هرگز قادر به درکِ اتفاقات و تناسبِ آن‌ها با زندگیِ روزمره نخواهد بود. اما ابیاتِ این رباعی و ابیاتِ فراوانِ عرفایِ بزرگ ما، به روشنی به ما می‌گویند: که ما باید بجنبیم و به بیداریِ اصیل خود، که ریشهٔ پایدارِ بودنِ ماست، دست پیدا کنیم، این بازگشت، تنها با تکیه بر قوانینِ اصیلِ زندگی امکان‌پذیر است.

🙏 با سپاس فراوان فریدون از مهرشهر کرج



آقای حسام از مازندران



برنامه ۸۵۱ غزل ۱۵۸۰ دیوان شمس مولانا
تا دلبر خویش را نبینیم
جز در تک خون دل نشینیم

تا ما مرکزمان را از همانیدگی‌ها پاک نکرده باشیم جایگاه ما در عمق جهنم کارافزایی و دردسازی من ذهنیست. ما راه اصلی و هدف اصلی خداوند از خلقت خود را گم کرده‌ایم. برای این است که به صورت دسته جمعی کار ما انسان‌ها ارتعاش درد شده است. اگر هم یک روز حال ما خوب می‌شود در واقع حال من ذهنی ما خوب می‌شود که از یک همانیدگی جدید و حسّ تایید و شادی موقتی آن است و به سرعت رو به زوال می‌رود.

یک عارفی مثل مولانا می‌تواند ایراد کار ما را به ما نشان دهد، نه استادان قلبی و گرفتاران در جهنم افسانه سازی من ذهنی. یک بار برای امتحان از انسان‌های به ظاهر موفق و مورد تایید جامعه سؤال کنیم که مشکل ما چیست و راه موفقیت کدام است؟

ببینیم آیا آدرسی غیر از تک خون دل، یعنی همان به دست آوردن چیزهای آفل و شادی‌های زودگذر این جهانی را به ما می‌دهند؟ مرکزی انباشته از همانیدگی‌ها، قبله آرزوهای ما در من ذهنی شده است و در عالی‌ترین شکل نقابی بشر دوستانه و معنوی به خود گرفته است. راهی که ما را از دلبر حقیقی که خداست، دور و دورتر کرده است. مصرع دوم را می‌توانیم به صورت سؤالی و این گونه هم بخوانیم: «جز در تک خون دل نشینیم؟»

یعنی اگر ما روی عدم را به وسیله هر آن چیزی که به فرم فکری آن می‌اندیشیم بپوشانیم، آیا غیر از این است که در ته جهنم این فکرهای پریشان و سرگشتگی در گذشته و آینده، هر لحظه خون دل می‌خوریم؟

ما به نشویم از نصیحت
 چون گمره عشق آن بهینیم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

حال ما با نصیحت خوب نمی‌شود، نه حال خود نصیحت کننده و نه حال شخص نصیحت شونده. این ارتعاش عشق و اثر مستقیم زندگی است که ممکن است از طریق هر چیزی از جمله انسان های دیگر روی ما تاثیر بگذارد و راه حقیقت را نشان مان دهد، البته دیگر خود آن شخص از این موضوع خبر ندارد. وقتی تاثیر گذاری با اراده من ذهنی باشد گمراه کننده، و برای رسیدن به خواسته های ذهنی مانند کنترل، تایید طلبی و دیگر خصوصیات مخرب من ذهنیست. فکر نمی‌کنم که هیچ کدام از ما خاطره خوبی از نصیحت و تاثیر گذاری روی دیگران جز تلف کردن وقت، بی انرژی و خالی شدن خود و مقاومت و واکنش دیگران داشته باشیم. اصلاً کسی که آماده نصیحت زندگی باشد در سکوت و تواضع، راهنمایی را از طریق زندگی به هر روشی و از هر پدیده‌ای خواهد گرفت. بزرگترین راهنمایی زندگی از تغییر کردن خود ما می‌آید، بدون گفتن و جلوه کردن، زمانی که ما حتی خودمان از آن خبر نداریم و آن زمان نیست که مرکز ما عدم است و مرکز عدم از خود چیزی ندارد و کاملاً در اختیار زندگیست و خرد زندگی در اثر تسلیم، فقط از او عبور می‌کند.

اندر دل درد خانه داریم
درمان نبود چو همچینیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰-

ما باید ببینیم خانه ما الان کجاست؟ آیا فکرهای ما پیوسته در میان دردهای ماست و ما را در گذشته و آینده سرگردان کرده است؟ آیا ما هر لحظه بر اساس ترس، خشم، حسادت، ملامت و غرور فکر و عمل می‌کنیم؟ پس ما در میان کارخانه دردسر سازی من ذهنی مسکن گزیده‌ایم و راه درمان زندگی را بسته‌ایم. حال آنکه...

در حلقه عاشقان قدسی
سر حلقه چو گوهر نگینیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰-

یعنی در میان تمام مخلوقات خداوند این ما هستیم که به عنوان انسان، گوهر خدایت را با خود داریم و بر رأس انگشتر شرافت، کرامت، فراوانی و ابدیت خداوند نشسته‌ایم.

حاشا که ز عقل و روح لافیم
 آتش در ما اگر همینیم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰-

هر گاه ما ذهناً احساس کردیم که به لحاظ معنوی به جایی رسیدیم و در کارمان پیشرفت داشته‌ایم در آتش دردها قرار گرفته‌ایم، و این زمانی خطرناک‌تر می‌شود که با تایید دیگران این توهم ما قدرت گرفته باشد. ادعای زبانی و حتی ذهنی ما زمینه ساز آتش سوزان من ذهنیست که عن قریب شدت خواهد گرفت. هر وقت که از ما به لحاظ معنوی تعریف کردند و ما خوشمان آمد باید به دردهای خود نگاه کنیم و بدانیم که ما چقدر نیاز داریم که روی خود کار کنیم. به مرکز عدم رجوع کنیم که همیشه با ماست و هر چه قدر هم که همانیدگی داشته باشیم به ما دروغ نمی‌گوید. مرکز عدم مانند آینه‌ای دردها، نقص‌ها و ضعف‌های ما را به ما نشان خواهد داد. ما سر خودمان که نمی‌توانیم کلاه بگذاریم.

گر از عقبات روح جستی
 مستانه مرو که در گمینیم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

ما یک وقت‌هایی با همه چیزدانی من ذهنی به خود اجازه می‌دهیم در زندگی دیگران دخالت کنیم و آنها را کنترل کنیم که همیشه مورد واکنش‌های دردآمیز آنها قرار می‌گیریم و همچنین موجب تحریک درد در آنها می‌شویم. یا اینکه پس از مدتی کار معنوی و مختصر تائیدی که از دیگران می‌گیریم با چهره معنوی و در قالب دلسوزی به راهنمایی آنها می‌پردازیم که این دامی بسیار خطرناک از طرف من ذهنی ماست. انتقاد کردن، مسخره کردن و ایراد گرفتن، کار من ذهنیست. چگونه ممکن است که انسان معنوی این الگوهای مخرب را انجام دهد. مگر خداوند فضاگشا نیست؟ مگر خداوند پوشاننده عیب‌ها نیست؟ مگر خداوند انسان را مختار نیافریده است؟ مگر با تواضع و فروتنی، مخلوق خود را برای انتخاب راهش آزاد نگذاشته است؟ درست است که پنهانی و با بازوهای قدرتمند قضا و کن فکانش مواظب اوست اما با فضاگشایی به او اجازه اشتباه می‌دهد تا خودش عیب‌هایش را شناسایی کند. پس اگر ما از چند گردنه خطرناک من ذهنی به سلامت عبور کردیم نباید مست‌غرور شویم که به مقصد رسیدیم. من ذهنی همیشه در کمین است تا ما را فریب دهد.

–مثنوی مولانا، دفتر چهارم، ابیات ۲۱۴۶ الی ۲۱۴۹

بِرِ كِنَارِ بَامِي اِي مُسْتِ مُدَامِ
پَسْتِ بَنَشِينِ يََا فِرُودِ اَءِ، وَالسَّلَامِ

هر زمانی که شدی تو کامران
آن دمِ خوش را کنارِ بامِ دان

بِرِ زَمَانِ خُوشِ هَرِاسَانِ بَاشِ تُو
هَمِ چُو گَنجَشِ خُفِيه كُنْ، نِه فَاشِ تُو

تا نیاید بر وَا ناگه بلا
ترس ترسان رو در این مَکَمَنِ هَلا

ما ممکن است به قانون اساسی خود و جامعه بسیار پایبند باشیم. ممکن است از انجام کارهای بد زیادی پرهیز کنیم. ممکن است عبادات فراوانی انجام دهیم. قرآن و کتاب مولانا بخوانیم و خیلی از اشعار بزرگان را حفظ باشیم، اما من ذهنی قانونمند و معنوی بسیار قدرتمندی داشته باشیم.

آیا هدف ما در نهایت تبدیل شدن به یک من ذهنی معنوی و قانونمند و یا یک شخص موفق و ثروتمند و مورد تایید جامعه است؟ در این صورت با مولانا و گنج حضور چکار داریم؟ جامعه پر است از این الگوها و معلمان قلبی که اتفاقاً خیلی زود ما را در جهت همانیده شدن هر چه بیشتر به نتیجه می‌رسانند. اما هدف اصلی خداوند ثبات و تمکین انسان و گشوده شدن مرکزش برای پخش عشق و هوشیاری و محبت است، که اتفاقاً فراوانی و احترام این جهانی را هم به همراه دارد، اما چند و چون آن دیگر برای من ذهنی قابل شناسایی نیست. پس ما زمانی حال حضورمان خوب می‌شود که دلبر را ببینیم.

دلبر را کجا می‌شود ملاقات کرد و با او یکی شد؟ در مرکز عدم، در روح اطمینان یافته، در من ذهنی صفر، در بی واکنشی نسبت به تغییر چیزها، اشخاص و وضعیت‌ها. در سکون، در فضاگشایی، درست مانند خود خدا که چیزها و فرم‌ها می‌آیند و می‌روند و به همدیگر تبدیل می‌شوند اما چیزی از او کم نمی‌شود و در ثبات و آرامش، و صبر جمیل، نظاره‌گر آنهاست.

چون فتنه نشان آسمانیم
چونست که فتنه زمینیم؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

انسان موجودی آسمانیست. فرم است به اضافه انکار فرم. تنها موجودی است که از این حقیقت خبر دارد که اصلش همان بی فرمی و عدم است. این انسان است که در اثر تسلیم، دست خدا در باز کردن گره های پیچیده من ذهنی می شود. حالا چگونه است که در میان این همه مسئله و موانع توهمی در عالم فرم و جهان مادی گرفتار شده است و هر لحظه بر گره ها و موانع ذهنی آن افزوده است؟

چون ساده تر از روان پاکیم
پرنقش چرا مثال چینیم؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

مرکزِ عدم ساده و پاک است، درست مثل آینه پُر از میل و استعداد انعکاسِ حقایق است. اما مرکزِ همانیده، یعنی دل و ذهنِ فعلی ما پُر شده است از نقش‌های همانیدگی‌ها، و رویِ دل ما را کدر کرده است و تمامِ فکرها و اعمال ما را در اختیار گرفته است. ذهن و دلی که پُر شده است از فرمِ فکری و بی روح همسر، فرزند، پول، کار و دیگر نقوشِ ذهنی که حتی شمردنشان ممکن نیست از بس که تعدادشان زیاد است. آخر این مرکزِ پُر از نقش به دردِ چه کسی می‌خورد که به کارِ زندگی بیاید؟

پژمرده شود هزار دولت
 ما تازه و تر چو یاسمینیم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰-

همه ی این نقش‌ها و نعمت‌ها در حالِ گذار، تغییر و فنا هستند اما آن اصلِ ما و خدایتِ ما تر و تازه و نامیرا و بی‌نهایت است.

سوره الرحمن آیه ۲۶ و ۲۷

«هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست، و ذات پروردگار صاحب جلال و اکرام توست که باقی می ماند.»

گر متهمیم پیش هستی
اندر تتق فنا آمینیم

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰—

انسان به حضور رسیده و فضاگشا محرم و امین خداوند در جهان هستی و فرم است، اما ممکن است در میان من‌های ذهنی غیر عادی و دیوانه به نظر آید، اتفاقاً خداوند با این انسان کار دارد، اما اگر برعکس در میان من‌های ذهنی معتبر و امین باشد و طبق الگوهای جمع عمل کند دیگر به کار زندگی نمی‌آید. اعتبار و ابروی ما این لحظه به میزان فضاگشایی و تسلیم ما در ساحت زندگی بستگی دارد نه اعتبار توهمی و تقلبی من‌های خودمان و من‌های ذهنی دیگر.

ما پشت بدین وجود داریم

کاندر شکم فنا جنینیم

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰—

ما نباید به وجود حقیقی خود پشت کنیم. بلکه باید مانند جنینی که در رحم مادر تسلیم و در حال تکامل است در من ذهنی خود و جسم مادیمان تسلیم قضا و عقل زندگی و در حال فضاگشایی مکرر باشیم تا زندگی ما را از ذهن متولد کند.

تبریز، بین چه تاج داریم

زان سر که غلام شمس دینیم

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰—

ما اگر تسلیم و در خدمت زندگی باشیم، شاه سرزمین وجود خویش خواهیم شد. مرکز عدم سرزمین و جایگاه حقیقی ما و متواضع و در تسلیم زندگی بودن کار و وظیفه حقیقی ماست.

—ارادتمند شما، حسام مازندران



خانم پروین از استان مرکزی



با سلام خدمت استاد گرامی و همهٔ دوستان

ابیاتی از دفتر سوم و پنجم که در برنامهٔ ۸۴۸ تفسیر شد.

ابیات دفتر سوم مربوط به داستانی است که یک مارگیر به کوهستان می‌رود و در آنجا اژدهایی را پیدا می‌کند که در اثر سرما یخ زده و مارگیر فکر می‌کند که اژدها مُرده است، برای همین اژدها را به شهر می‌آورد و معرکه می‌گیرد، هنگامی که آفتاب به اژدها می‌خورد و بدنش گرم می‌شود، زنده می‌شود و مرد مارگیر و مردمی را که آنجا جمع بودند به کام خود می‌کشد. مولانا از این تمثیل استفاده می‌کند و من ذهنی را به اژدهایی تشبیه می‌کند که درون هر انسانی خوابیده و به محض اینکه امکانات ظهور و خودنمایی پیدا می‌کند او را به کام مرگ می‌کشد.

کرمک ست آن ازدها از دست فقر
 پشه‌یی گردد ز جاه و مال، صقر
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۶

من ذهنی مانند ازدهایی است که درون هر یک از انسانها پنهان شده و هر گاه امکان قدرت نمایی و عرض اندام پیدا کند و امکانات مادی و شهوانی برایش فراهم شود به جنبش در می‌آید و می‌گشود و ویران می‌کند و جهانی را به کام دوزخ آسای خود در می‌آورد. در اثر همانیدگی با جاه و مال یک پشه کوچک یعنی من ذهنی حقیر تبدیل به یک باز شکاری می‌شود.

خیلی از انسان‌ها تا زمانی که قدرت آن چنانی ندارند و در مقام و موقعیت خاصی قرار ندارند به نظر بی‌آزار می‌رسند، ولی همین که امکانات مادی برای آنها فراهم می‌شود، من ذهنی‌ای که به نظر پشه‌ای کوچک می‌آمد و آزارش به کسی نمی‌رسید، با به دست آوردن قدرت و برانگیخته شدن حرص من ذهنی، به یک باره به یک باز شکاری یا یک اژدهای خطرناک تبدیل می‌شود و انسان‌های زیادی را به کام مرگ می‌کشد.

شاید ما خیلی از صاحبان قدرت و ثروت را قضاوت کنیم و فکر کنیم اگر ما فلان مقام را داشتیم و یا ثروت آن چنانی داشتیم، با عدل و داد عمل می‌کردیم و یا به همه نیازمندان کمک می‌کردیم، در حالی که این آمیال حرص و شهوت و جاه‌طلبی، در هر انسانی به صورت بالقوه وجود دارد و ما شاید به دلیل نداشتن امکانات، خودمان را صالح می‌دانیم.

ای بسا سَرَمَسْت نار و نار جو
خویشتن را نور مطلق داند او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

چه بسیارند انسان هایی که سَرَمَسْت آتش درد هستند ولی خودشان را نور مطلق و انسان درستکار می دانند.

نفس اژدرهاست، او کی مُرده است
از غم بی آلتی افسرده است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۳

من ذهنی ممکن است مدّتی در اثر پرهیز، مقداری ضعیف شود، ما نباید فکر کنیم که به منِ ذهنی مرده ایم و دیگر آزاد شده ایم، بلکه از غم نداشتن امکانات، غمگین و پژمرده شده است.

اژدها را دار در برف فراق
هین مکش او را به خورشید عراق

تا فسرده می بود آن اژدهات
لقمه اویی چو او یابد نجات

مات کن او را و ایمن شو ز مات
رحم کم کن نیست او ز اهل صلوات

کان تف خورشید شهوت بر زند
آن خفاش مرده ریگت پر زند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۵۷ تا ۱۰۶۰

اژدهای منِ ذهنی را در سرمای دور از همانیدگی ها نگه دار و او را به خورشید عراق نکش، یعنی او را از کامیابی و لذت جویی باز دار، تا این اژدها افسرده و پژمرده شود، زیرا همین که امکانات پیدا کند لقمهٔ او می‌شوی. اژدهای نفس را باید با زیرکی مات کنی تا مات او نشوی و به او رحم نکنی چون او درست شدنی نیست. پس باید در همانیده شدن با جهان، اعتدال داشته باشی و این همانیدگی ها را زیر خرد زندگی و فضای گشوده شده قرار دهی تا مات آنها نشوی.

گاهی اوقات خداوند بعضی امکانات را از ما می‌گیرد و یا ممکن است در بعضی همانیدگی ها شکوفایی آن چنانی نداشته باشیم، و این از لطف خداوند است که با محدود کردن ما، جلوی اژدهای نفس ما را می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد در دنیا غرق شویم و دچار غرور و تکبر منِ ذهنی شویم.

میل‌ها همچون سگان خفته اند
آندر ایشان خیر و شر بنهفته‌اند

چونکه قدرت نیست خفتند این رده
همچو هیزم پاره‌ها و تن زده

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۶ و ۶۲۷

امیال آدمی که از همانیدگی‌ها می‌آید مانند سگ‌هایی هستند که خوابیده‌اند و نیکی و بدی را در وجودشان پنهان کرده‌اند، یعنی خواسته‌های نفسانی و غریزی انسان، وقتی که شرایط ظهور پیدا نکنند به صورت بالقوه در او قرار دارند. اگر شرایط و امکانات ظهور پیدا کند یا به صورت ویرانگر آشکار می‌شوند و یا به صورت سازنده.

این گروه تا وقتی که قدرت و امکان برآوردن خواسته ها و امیال خود را نداشته باشند در خوابند و بی آزار، مانند قطعات هیزم که انرژی گرمایی در آنها نهفته است و راه بروز و آزاد شدن ندارد، ولی وقتی روی آتش قرار گیرد، شروع می کند به سوختن. انسانی که تا دیروز آدم صالحی به نظر می رسید و دم از عدل و داد و انصاف می زد، به یک باره همین که به قدرت می رسد، حرص و آز من ذهنی در او بیدار می شود و برای رسیدن به خواسته هایش از هیچ جنایتی کوتاهی نمی کند.

برای اینکه این امیال در جهت سازنده و درست بیدار شوند باید زیر نظر خرد زندگی قرار گیرند، مانند بارانی که سیل آسا می بارد اگر درست هدایت شود باعث آبادانی می شود ولی اگر درست هدایت نشود تبدیل به سیل می شود و همه جا را ویران می کند.

آب حاضر باید و فرهنگ نیز
تا یزد آن دیگ سالم در آریز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۸۰

انسان معتدل و درستکار، هم فایده آتش شهوت و همانیدگی‌ها را می‌شناسد و هم مضراتش را، و از امیال و همانیدگی‌ها در جهتی استفاده می‌کند که دیگ وجودش به کمال و پختگی برسد نه اینکه آنها را نابود کند.

تا که مُرداری در آید در میان
نَفخ صور حرص کوبد بر سگان

چون در آن کوچه سگی مُردار شد
صد سگ خفته بدان بیدار شد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۸ و ۶۲۹

همین که راه ارضای همانیدگی ها فراهم می‌شود، این سگ‌های خفته یعنی امیال نفسانی پنهان در انسان، بیدار می‌شوند و حرص و طمع آنها به شدت بر انگیزته می‌شود و شروع می‌کنند به خودنمایی.

صد چنین سگ اندرین تن خفته‌اند
چون شکاری نیستشان بنهفته‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۳۴


صد سگ در این من ذهنی به صورت همانیدگی خوابیده‌اند ولی چون فعلاً شکار نیست، امکان بروز ندارند و بی‌آزارند. یک ضرب المثل هم هست که می‌گوید: « آب نیست و الا طرف شناگر ماهریست.» این ابیات نشان می‌دهد که هر کس باید مراقب خودش باشد و تا امکانات پیش می‌آید، با حرص و نیروی همانیدگی پیش نرود و در آنها غرق نشود. من ذهنی و همانیدگی تا جایی که ما بتوانیم فردیتمان را بشناسیم کافیست و نباید بیش از این من ذهنی را پروار کرد.

با تشکر پروین از استان مرکزی 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com